

## پیشگفتار

نیز برقراری دموکراسی و حقوق بشر در میان آنها پشتیبانی کرد. آرمان اصلی ویلسون تحقق اخلاق جهانی بود. از نظر او کلید صلح بین المللی و آزادی بشریت از بی عدالتیها در تحقق آزادیهای فردی، حکومتهای محدود، و مشروطیت قدرتهاست. با شکل گیری جامعه ملل در ۱۹۱۹ آرمان ویلسون نهادینه شد، اما نه دولت آمریکا به آن پیوست (به سبب مخالفت شدید آنز و اگر ایان)، نه عملکرد آن توفیق آمیز بود. پس از جنگ جهانی دوم بود که ایالات متحده به گونه‌ی نوین یاوار دعر صه سیاست جهانی شد از آرمانهای ویلسون همچون نرم افزار سیاست خارجی خود بهره گرفت. در همین راستا به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم به جوامع استعمارزدوم کشاندن آنها به اردوگاه خود، با پشتیبانی از دموکراسی و حقوق بشر، نفوذ فزاینده‌ای در آن جوامع به دست آورد. مبارزه آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی توفیق آمیز بود و سرانجام با فروپاشی شوروی آشکار شد که نرم افزار حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا بسی بیش از نرم افزار کمونیسم در سیاست خارجی شوروی کار آیی دارد. فروپاشی شوروی فرصت بزرگی برای آمریکا بود تا با فراغ البال بیشتر سیاست خارجی ویلسونیستی خود را در نقاط گوناگون جهان به اجرا گذارد.<sup>۲</sup>

از آغاز دهه ۱۹۹۰ سیاست حقوق بشر گرایی آمریکا در عرصه فراملی، با دیپلماسی اجبار همراه شد. در سال ۱۹۹۱ جرج بوش، رئیس جمهوری وقت آمریکا، در گزارش سالانه به کنگره، با اشاره به ائتلاف زیر رهبری آمریکا بر ضد عراق گفت: «در میان ملت‌های جهان، ایالات متحده تنها کشوری است که هم حسن شهرت دارد و هم وسایل لازم برای رهبری». <sup>۳</sup> از آن زمان شاهد مداخلات پیاپی آمریکا در امور داخلی دیگر کشورها هستیم که برای توجیه آنها از دستاوردهایی چون برقراری دموکراسی و حقوق بشر بهره گیری شده است. هر چند بیشتر این مداخلات با اجازه شورای امنیت و به نام شورای امنیت صورت گرفته است. اما در اصل آمریکا محور مداخله بوده است.

در مواردی چون بحران کوزوو، نیروهای ناتو به رهبری آمریکا حتی بی مجوز شورای امنیت و به نام جلوگیری از نقض حقوق بشر مداخله کردند. در آخرین مداخله نیروهای آمریکا با همکاری نیروهای برخی از هم پیمانانش در عراق (فوریه ۲۰۰۳) صورت

سیاست خارجی هر کشور زیر تأثیر آرمان‌هایی است که به کنشها و واکنشهای دیگر بازیگران معنای ویژه می بخشد. در واقع این آرمان جهت خارجی ایدئولوژی کشورها را تعیین می سازد. از آنجا که دامنه نفوذ دولت‌ها در بینه خارجی بستگی بسیار به میزان پذیرش آرمان حاکم بر سیاست خارجی آن کشورها دارد پس با گرفتن و پایداری یک هژمون جهانی نیز به گونه چشمگیر تابع سیاست خارجی مقبول در بینه جهانی است. در سیاست خارجی ایالات متحده، آرمان حقوق بشر نقشی بسیار مؤثر در رسیدن آن کشور به موقعیت هژمونی جهانی داشته است. با اینکه ایالات متحده در زمینه سیاست خارجی خود پیشینه‌ای از نقض حقوق بشر به جای گذاشته است، اما تأکید چند باره دست اندر کاران کاخ سفید مبنی بر پشتیبانی از حقوق بشر در بینه جهانی و مداخلاتی پیاپی که اهداف بشر دوستانه نیز در آنها گنجانده شده یا در برخی موارد سبب اصلی مداخله معرفی گردیده، چهره‌ای کمابیش پذیرفتنی از هژمونی آمریکا ترسیم کرده است. در این مقاله به بررسی چگونگی ارتباط آرمان حقوق بشر در سیاست خارجی و هژمونی آن کشور در عرصه روابط بین الملل می پردازیم.

## نگاهی به پیشینه حقوق بشر گرایی در

## سیاست خارجی آمریکا

از زمان اعلام استقلال آمریکا در ۱۷۷۶، مفاهیمی چون آزادی، دموکراسی، و حقوق بشر که دغدغه‌های بزرگ جامعه آمریکا را تشکیل می داده، مورد توجه نخبگان سیاسی آمریکا بوده است. منشور حقوق شهروندان آمریکایی (۱۷۹۱) در همین راستا تصویب شد. این منشور که شالوده قدرت دولت را در قرار داد رضایت مندانه شهروندان با دولت می داند، در قانون اساسی آمریکا نیز به گونه‌ای دیگر بیان شده است. حقوق بشر گرایی در چارچوب لیبرال دموکراسی، از زمان استقلال آمریکا، در درون جامعه آمریکا به گونه‌های مختلف ادامه داشته است، اما جهانی سازی آن پدیده‌ای سده بیستمی است.

در دهه دوم سده بیستم، وودرو ویلسون رئیس جمهور آمریکا در برابر قدرتهای استعمارگر اروپایی از حق تعیین سرنوشت مردمان زیر استعمار و

نقش حقوق بشر  
در هژمونی آمریکا

عبدالله قنبرلو  
عضو هیات علمی پژوهشکده  
مطالعات راهبردی

گرفت، مجوز روشن شورای امنیت وجود نداشت و برقراری دموکراسی و حقوق بشر نیز یکی از توجهات مداخله آنها بود.

بی‌گمان مداخلات آمریکا تنها با انگیزه‌های بشر دوستانه صورت نمی‌گیرد، اما به هر روی از آنجا که با توجه به ساختار سیاسی اقتصادی باز آمریکا، منافع این کشور در تقویت دموکراسیهای متکی بر اقتصاد بازار آزاد است، سیاست حقوق بشر می‌تواند پشتوانه محکمی برای بر آوردن منافع آمریکا باشد. مداخلات ناهمگون و تبعیض آمیز ایالات متحده در کشورهای که با بحران دموکراسی و حقوق بشر روبه‌رو بوده‌اند، نشان می‌دهد که انگیزه‌های بشر دوستانه با انگیزه‌های سیاسی بهره‌جویانه همراه بوده است. پس دولت‌ها همواره پیرویی چون و چرای آرمان سیاست خارجی خود نیستند، بلکه در مواقعی که آن آرمان در برابر منافع واقعی آنها قرار گیرد، ممکن است به عمل گرای رو کنند. با وجود این آرمان حقوق بشر و ایجاد دموکراسیهای مبتنی بر بازار آزاد که از دیرباز محور استراتژی آمریکا بوده است، در جهان پس از جنگ سرد اهمیت بیشتری یافته است و بهره‌گیری از حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا انکار نشدنی است. در جهان امروز، آمریکا، در پی ایجاد نظم جهانی تازه‌ای است که در آن ارزشهای لیبرالیستی حقوق بشر، دموکراسی، و اقتصاد بازار نقشی مرکزی داشته باشد.

## نقش آمریکا در شکل‌گیری رژیم جهانی

### حقوق بشر

رژیم جهانی حقوق بشر در قالب نظریه رژیم‌های بین‌المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. بنا به تعریف استنفن دی. کراسنر (Stephen D. Krasner) از نظریه پردازان برجسته در این زمینه، رژیم‌های بین‌المللی به اصول، هنجارها، قواعد، و آیینهای تصمیم‌گیری گفته می‌شود که انتظارات بازیگران در یک زمینه مشخص را به یکدیگر نزدیک می‌کند. از دید کراسنر، اصول، نمایندهٔ باورهایی در مورد واقعیات، علیت، و درستکاری است؛ هنجارها معیارهایی رفتاری است که بر حسب حقوق و تکالیف تعریف شده است؛ قواعد، تجویزات یا تحریمات مشخص عملی است؛ و آیینهای تصمیم‌گیری روشهای رایج برای انجام دادن و گرفتن تصمیمات جمعی است.<sup>۲</sup>

رژیم‌های بین‌المللی از نظر مصادیق، گونه‌هایی چند دارد که در جهان امروز رژیم حقوق بشر یکی از آنهاست. با اینکه خود رژیم حقوق بشر از رژیم‌هایی فرعی چون رژیم حقوق بشر اروپایی، رژیم حقوق بشر آمریکایی یا رژیم حقوق بشر سازمان مللی تشکیل شده است، اما کارکرد آنها کمابیش یکسان است. رژیم جهانی حقوق بشر در پی جهانی کردن اصول، قواعد و هنجارهایی است که بر پایه منشور حقوق بشر طرح ریزی شده است. به سخن دیگر، رژیم حقوق بشر در پی جهانی سازی حقوق بشر است.

ریشه‌یابی این رژیم نیازمند پژوهشی نظری در زمینه ریشه‌های تشکیل رژیم‌های بین‌المللی است. «اوران آر. یانگ» (Oran R. Young) از دیگر نظریه‌پردازان برجسته در رشته روابط بین‌الملل، رژیم‌های بین‌المللی را از نظر شیوه تشکیل به دو دسته بخش می‌کند: رژیم‌های مذاکره‌شده کم‌ویژگی آنها رضایت آشکار شرکت‌کنندگان است؛ و رژیم‌های تحمیلی، که بازیگران مسأله آنها را به گونه حساب شده ایجاد می‌کنند که با هم بستگی، همکاری، و دستکاری کردن انگیزه‌ها دیگران را به پیروی از لوازم و فرمانهای آن‌ها وادار کنند.<sup>۳</sup> رژیم‌ها، نهادهایی هستند که بازیگران در درون آنها از راه همکاری، اهداف رژیم‌ها را به پیش می‌برند. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است آیا تداوم رژیم‌های تحمیلی تنها به کنترل کشور هژمون بستگی دارد؟ در این زمینه نظریه پرداز برجسته نهادگرایی نولیبرال، «رابرت او. کیوهین» (Robert O. Keohane) پاسخ جالب توجهی دارد. وی در کتاب «پس از هژمونی» (After Hegemony) که در سال ۱۹۸۳ منتشر شد می‌نویسد همکاری رژیم‌های حتی هنگامی که نیروی هژمون از نظر قدرت و نفوذ رو به افول باشد، ادامه خواهد داشت، زیرا نخست منافع مشترک اعضای رژیم، ادامه همکاری را لازم می‌شمارد و دوم، نگهداری رژیم‌های موجود آسان‌تر از ایجاد آنهاست. به سخن دیگر، هر چند رژیم‌های بین‌المللی شکل تحمیلی داشته‌و زیر نظارت قدرت هژمون باشند، به سبب سودی که به اعضای خود می‌رسانند، پس از افول قدرت هژمون از هم نمی‌باشند. در مورد اینکه چگونه اعضای این رژیم‌ها سود می‌برند میان نولیبالیست‌ها و نهادگراییان نولیبرال اختلاف است. نولیبالیست‌ها بر این نظرند که سود نامتوازن ناشی از همکاری در درازمدت بر قدرت اعضای که سود بیشتری می‌برند می‌افزاید و از این رو

● مبارزه آمریکا با اتحاد جماهیر شوروی توفیق آمیز بود و سرانجام با فروپاشی شوروی آشکار شد که نرم افزار حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا بسی بیش از نرم افزار کمونیسم در سیاست خارجی شوروی کارآیی دارد. فروپاشی شوروی فرصت بزرگی برای آمریکا بود تا با فراغ بال بیشتر سیاست خارجی ویلسونیستی خود را در نقاط گوناگون جهان به اجرا گذارد.

یافته است. آرمان حقوق بشر از نرم افزارهای اصلی سیاست خارجی آمریکا و قدرتهای اروپای غربی است و منافع این قدرتهای بیشتر در چارچوب این نرم افزار تعریف شده است. تلاش آمریکا برای تحمیلی کردن حقوق بشر را نیز در همین چارچوب می توان تحلیل کرد.

ایالات متحده در مقام یک ابر قدرت و در همان حال، کشوری که دارای ساختار سیاسی حقوق بشر گر ایانه است، چه در شکل گیری رژیم جهانی حقوق بشر با مذاکره و چه در تحمیل آن نقش چشمگیری بازی کرده است. در اصل، فکر بین المللی شدن حقوق بشر برای نخستین بار در ۶ ژانویه ۱۹۴۱ با پیام موسوم به «چهار آزادی» فرانکلین روزولت رئیس جمهوری آمریکا خطاب به کنگره مطرح شد. روزولت پس از آغاز جنگ در اروپا و دری شریکت ایالات متحده در آن، گفت «در روزهای آینده، مادر صدها ایجاد امنیت در جهانی هستیم که آرزو داریم بر پایه چهار آزادی ضروری انسان بنیان نهاده شود. آن آزادیها عبارتند از: آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی از تنگدستی، و آزادی از ترس». <sup>۸</sup> هر چند روزولت بایبانی همچون طرز بیان قانون اساسی ایالات متحده از آزادیها سخن می گفت، اما در واقع همراه آن بر مواردی تکیه می کرد که در نوشته های جان لاک، ویلیام بلاکستون، اعلامیه استقلال آمریکا یا منشور حقوق ایالات متحده، اعلامیه فرانسوی حقوق بشر، و همچنین در اعلامیه حقوق شهروندان (۱۷۸۹) بعنوان آرمان حقوق بشر دیده می شود.<sup>۹</sup>

از هنگام طرح آزادیهای چهار گانه مندرج در پیام روزولت تا کاربرد اصطلاح «حقوق بشر» در کنفرانس «دمبارتن اوکس» (۱۹۴۴) جریانی آغاز شد که می توان آن را براندازی حاکمیت دولت به مفهوم سنتی آن پنداشت. به این ترتیب ایدئولوژی روزولت تأیید شد و گسترش یافت. <sup>۱۰</sup> نقش بویایی آمریکا در کنفرانسها و بیمانهای متفقین در زمان جنگ جهانی دوم همچون پیمان «دمبارتن اوکس» یکسره آشکار است. این کشور که بعنوان پیروز اصلی در جنگ ظاهر شده بود دو مصمم به ایفای نقشی بویادر سطح جهانی بود، در طراحی و تصویب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر نقشی تعیین کننده داشت. گذشته از این، دیپلماتهای آمریکا بسیار کوشیدند تا دولتهارا به دو میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی (ICCPR) و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR)

منافع اعضای که سود کمتری می برند اقتضای کند که وارد چنین همکاری هایی نشوند. از سوی دیگر، نهاد گریان نولیبرال بر این باورند که چون هر بازیگر از ورود به شبکه همکاری سود می برد (چه کمتر و چه بیشتر) منافعش ایجاب می کند که وارد همکاری شود. گذشته از این، شبکه های همکاری گوناگونند و کسری سود همکاری در یک حوزه را می توان با همکاری در حوزه دیگری که در آن برتری نسبی داریم، جبران کرد. <sup>۷</sup> رژیم جهانی حقوق بشر نیز مانند دیگر رژیمهای بین المللی نهادی است که در پی ایجاد همکاری جهانی به منظور پیاده کردن مقررات مربوط به حقوق بشر است و از دیدگاه نهاد گریان نولیبرال، منافع هر بازیگر که وارد این رژیم می شود ایجاب می کند که با آن همکاری کند. اما در مورد این که رژیم جهانی حقوق بشر مذاکره ای است یا تحمیلی، به نظر می رسد آمیزه ای از هر دو باشد. در اصل، توافقهایی که تاکنون بر سر موازین حقوق بشر صورت گرفته است (چون منشور بین المللی حقوق بشر؛ کنوانسیون منع و مجازات کشتار جمعی؛ کنوانسیون بین المللی از میان بردن هر نوع تبعیض نژادی؛ کنوانسیون ضد شکنجه و رفتارهای مجازات خشن، غیر انسانی، یا تحقیر کننده؛ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر؛ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و... حاصل اراده اعضا بوده است و باینکه در میان خود همین اعضا، گریزهای زیادی از مقررات مربوطه وجود داشته، اما فشاری چندان جدی بر آنها وارد نشده است. باین حال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و برتری یک جانبه گری در سیاست خارجی آمریکا، رژیم حقوق بشر رفته رفته تمویژگی تحمیلی به خود گرفته است. برای نمونه، در جریان بحرانهای سومالی، رواندا و کوزوو، نقض فاحش حقوق بشر به مداخله نظامی قدرتهای بزرگ و در پیشاپیش آنها آمریکا انجامید. حتی در مداخلات نظامی دیگری از سوی همین قدرتها (مانند مداخله تیر و های همدست به رهبری آمریکا در افغانستان در ۲۰۰۱ و مداخله آمریکا و برخی از همپیمانانش در عراق در ۲۰۰۳)، هر چند مسایلی چون پشتیبانی از تروریسم بین الملل یا تلاش برای ساخت جنگ افزارهای هسته ای دستاویز اصلی مداخله گران بوده، اما از نقض حقوق بشر نیز مانند اتهامات دیگر بهره گرفته شده است. از این رو امروزه ساختار سلسله مراتبی قدرت در نظام بین الملل به تحمیلی کردن رژیم حقوق بشر گرایش

● مداخلات ناهمگون و تبعیض آمیز ایالات متحده در کشورهای که با بحران دموکراسی و حقوق بشر روبه رو بوده اند، نشان می دهد که انگیزه های بشر دوستانه با انگیزه های سیاسی بهره جویانه همراه بوده است. پس دولتها همواره پیروی چون و چرای آرمان سیاست خارجی خود نیستند، بلکه در مواقعی که آن آرمان در برابر منافع واقعی آنها قرار گیرد، ممکن است به عمل گرای رو کنند.

متفاوت است. برای نمونه، از سنجش مداخله آمریکا در دو کشور ویتنام و افغانستان آشکار می شود که گذشته از تأکید بیشتر بر دستاویز حقوق بشر برای مداخله، میزان نقض حقوق بشر از سوی نیروهای آمریکایی نیز در دوره اخیر کاهش یافته است.<sup>۱۲</sup> از این رو آمریکاییان ایجاد رژیم تحمیلی است که در آن حاکمیت دولت هابسته به رفتار دموکراتیک و رعایت حقوق انسانی شهروندان باشد. این چیزی است که منافع و علایق آمریکای اقتصادی آن را دارد.

### نقش حقوق بشر گرایی در استحکام هژمونی آمریکا

هژمونی اصطلاحی است که در اندیشه سیاسی معاصر با نام آنتونیو گرامشی بیوند دارد. گرامشی که واژه هژمونی را در تحلیل روابط دولت و شهروندان به کار می گرفت، بر آن بود که نیروی طبقه مسلط، تنها به دست دولت، به مفهوم گسترده که فراتر از قوه اجرایی است، تضمین نمی شود. برای استمرار بخشیدن به هژمونی، گذشته از ارتش، پلیس یا قوه قضاییه باید به نهادهایی که متعلق به جامعه مدنی است (همچون کلیسا، مطبوعات، مدرسه یا نهادهای ورزشی) نیز متکی بود. هدف از هژمونی ایجاد رضایت در شهروندان بار رفتارهای سلطه گرانه طبقه مسلط است. برای فهم هژمونی باید به تحلیل کارکرد نهادهای فرهنگی پرداخت.<sup>۱۳</sup>

در حوزة نظر به های روابط بین الملل، نظر به پردازان گوناگون همچون اماتل والرشتاین، رابرت گیلپین، جوزف فای، رابرت کوهین، رابرت کاس و دیگران برای تحلیل روابط قدرت در نظام بین الملل از واژه هژمونی بهره گرفته اند. بر سر هم، «هژمونی» در روابط بین الملل به گونه ای از سلطه اشاره دارد که مبتنی بر رضایت زیر دستان باشد. بر پایه نظریة «ثبات هژمونیک» ثبات جهان بسته به وجود ثبات دهنده ای است که نیروی هژمونیک داشته باشد. رهبر هژمون باید دارای شرایطی باشد که مهمترین آنها عبارت است از:

- ۱- ترویج اقتصاد لیبرال در برابر سیاستهای اقتصادی حمایتی؛
- ۲- کنترل بر مواد خام، بازار، سرمایه، و نرخ ارز؛
- ۳- کنترل بر تسلیحات نظامی، ویژه تسلیحات نظامی هسته ای؛ و

که اعلامیه حقوق بشر را از حالت اعلامی به حالت الزامی درمی آورد، پایبند سازند.<sup>۱۱</sup>

فکر جهانی کردن رژیم حقوق بشر پس از پایان جنگ سرد نیز سخت از سوی مقامات کاخ سفید پیگیری شد. پس از آن بود که تنگ کردن حاکمیتها به سود حقوق شهروندان بیرون بیشتر ترویج پیدا کرد و با توجه پذیر شدن مداخله بشر دوستانه، رژیم جهانی حقوق بشر بشتوانه اجرایی نیرومندتری یافت. در دوره جدید، قدرتهای حاکم بر شورای امنیت بر پایه تفسیر موسع از صلاحیت این شور و او بر داشتنی گسترده از مفهوم تهدید نسبت به صلح، نقض فاحش حقوق بشر را تهدیدی بر ضد صلح و امنیت بین المللی شمرده و در نقاطی چون یوگسلاوی، شمال و جنوب عراق، سومالی، رواندا، هائیتی و کوزوو وزیر عنوان مداخله بشر دوستانه به مداخله نظامی دست زدند.

در این فرایند تازه، دولت آمریکایی ایجاد نظم جهانی تازه ای بر پایه ارزشها، علایق و منافع آمریکای بوده است. در بی بحران کویت در تابستان ۱۹۹۰، جرج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا به گونه رسمی از نظم جهانی نو بر پایه ارزشهای آمریکایی خبر داد و گفت: «من می گویم که یک قرن آمریکایی در پیش داریم... نظم نوین جهانی منوط و وابسته به هبری قدرت و ارزشهای آمریکاست... گرایش سیاست آفرینان جهانی این امور را در دل سکنة اقامتگاه مشترک زمینی زنده کرده است که شاید پس از سالها انتظار سرانجام آهنگ نظام جهانی به سوی اعتبار بخشیدن به آرمانهای والای انسانی سیر کند و جامعه بشری فارغ از منازعات و کشمکشهای خانمان سوز گذشته، همزیستی مسالمت آمیز سازنده ای را پایمیزی کند. انتظار بر حق اینها به هبری برای رسیدن به یک زندگی سعادت مند و ایده آل که در خور منزلت و ارزشهای والای انسانی باشد، خاستگاهی است که به اندازه طول تاریخ بشری قدمت دارد.»<sup>۱۴</sup>

ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ با جدیت تمام سیاست حقوق بشر گرایی بر پایه ارزشهای لیبرال دموکراتیک آمریکایی را پیگیری کرد. در آغاز هزاره سوم، با اینکه به نظر برخی کسان رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گفتمان مبارزه با تروریسم را جایگزین گفتمان حقوق بشر کرده است، ولی به نظر می رسد این دو باقوم دهی متقابل، فرایند تکاملی خود را ادامه می دهند. چگونگی مداخلات آمریکادر دوران پیش از فروپاشی شوروی و پس از آن، بسیار

● امروزه ساختار سلسله مراتبی قدرت در نظام بین الملل به تحمیلی کردن رژیم حقوق بشر گرایش یافته است. آرمان اصلی سیاست خارجی آمریکا و قدرتهای اروپای غربی است و منافع این قدرتها نیز بیشتر در چارچوب این نرم افزار تعریف شده است.

۴ داشتن آرمانی مردم پسند چون حقوق بشر و دموکراسی.<sup>۱۵</sup>

روشن است که شرط چهارم یعنی داشتن نرم افزار دلخواه در سطح جهانی، شرطی تعیین کننده در تداوم ثبات هژمونیک است، زیرا اگر این نباشد عنصر کلیدی رضایت از رهبر هژمون، که لازمه ثبات هژمونیک است، حاصل نخواهد شد. امروزه نرم افزارهایی چون حقوق بشر و دموکراسی مطلوب ترین نرم افزار لازم برای سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها شمرده می‌شود. از این رو سیاست حقوق بشر گرایانه آمریکا نیز سهم چشمگیری در استحکام هژمونی آمریکا داشته است. یکی از دلایل اساسی شکست اتحاد جماهیر شوروی در برابر ایالات متحده، تفاوت ماهیت نرم افزارهای راهبردی آنها بود. به سخن دیگر، جاذبه لیبرالیسم آمریکا در اذهان عمومی جهان بسیار بیش از کمونیسم شوروی بود. فروپاشی شوروی نشان داد که در کشورهای که به ظاهر در اردوگاه شوروی کمونیست قرار داشتند، سطح نارضایتی عمومی (به ویژه در دهه‌های پایانی حیات اتحاد شوروی) بسیار بالاتر از آن چیزی بود که هبران پیشین شوروی می‌پنداشتند. از سوی دیگر، گفتمان دموکراسی و حقوق بشر چنان جایگاهی پیدا کرد که کسانی چون فرانسیس فو کوپاما (معاون وزیر امور خارجه آمریکا در دوران بوش پدر) با طرح نظریه‌ای شگفت‌انگیز با عنوان «پایان تاریخ» تحولات بلوک شرق را نشانه‌ی روزی نهایی لیبرال دموکراسی در نبردهای تاریخی عقاید و نقطه‌ی پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت دانست.<sup>۱۶</sup>

امروزه گفتمان حقوق بشر، اصول بنیادینی چون اصل حاکمیت، اصل عدم مداخله، و اصل پرهیز از کاربرد زور را به چالش کشیده است؛ چنان که آنتونیو کسسه می‌گوید، کشورهای عضو سازمان ملل متحد با ایجاد مکانیسم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به منظور تضمین رعایت شدن قواعد مربوط به حفظ حقوق بشر به این نتیجه رسیده‌اند که دخالت در امور یک کشور خاص، اگر تخلفات سنگین و مهمی در سطحی گسترده صورت گرفته باشد، یکسره توجیه‌پذیر است و در چنین وضعی سازمان ملل متحد مجاز است در کشور مورد نظر مداخله کند.<sup>۱۷</sup> البته در عمل، قدرتهای بزرگ هستند و پیشاپیش همه آمریکا، که همگام با منافع خود مسئولیت مداخله را به عهده گرفته‌اند و زیر بوش پشتیبانی از حقوق بشر، از

مرزهای مورد نظر سازمان ملل فراتر رفته‌اند. امروزه اگر تأکید بر حقوق بشر تکیه‌گاهی استوار برای تداوم هژمونی آمریکا باشد، گریز از معیارهای حقوق بشر نیز به همان اندازه چالشی است برای هژمونی آمریکا. با اینکه دولت آمریکا در جهان امروز از حامیان حقوق بشر شمرده می‌شود، اما یک جانبه‌گرایی اخیر آمریکا بویژه از زمان اشغال عراق در بهار ۲۰۰۳ اعتبار آمریکا را خدشه‌دار کرده است. واقعیت این است که بخشی از نخبان سیاسی آمریکا و بیرون‌اندیشان در باره اقدام از راه سازمان ملل دچار بدگمانی هستند و با توجه به حق و توی آمریکا در شورای امنیت و پایگاه بر جسته‌ترین کشورهای دیگر، سازمان ملل را تهدیدی نسبت به امنیت، آزادی و استقلال آمریکا به شمار می‌آورند.<sup>۱۸</sup> این امر، هم در مورد برقراری صلح و امنیت بین‌المللی و هم در زمینه توانایی این سازمان برای مداخله بشر دوستانه و اجرای مستقیم حقوق بشر صدق می‌کند.<sup>۱۹</sup> دولت کنونی ایالات متحده در برگیرنده گروهی است که اثر رویکردیک جانبه‌گرایی بر آنان یکسره آشکار است. خطرهای این رویکردیک دهنگامی بر جسته‌تر می‌شود که کارگزاران آن دولت در نتیجه نخوت ناشی از خودمحوری دولت خود دست به کارهای ضد بشری می‌زنند و اعتبار بر خاسته از حقوق بشر گرای آمریکا را در اذهان عمومی جهان از میان می‌برند. نمونه‌ی روشن در این زمینه، شکنجه و آزار زندانیان در زندانهای ابوغریب و گوانتانامو است. بی‌گمان باز پرسش‌ها و رفتن حسن نیت آمریکا در برقراری دموکراسی و حقوق بشر، پتانسیلهای چالش در برابر هژمونی آمریکا افزایش خواهد یافت. پس، از آنجا که تداوم رهبری هژمونیک بسته به تداوم رضایت (دست کم) اکثریت جامعه جهانی است و از آنجا که رضایت نسبی حاصل از هژمونی آمریکا تاکنون تا اندازه زیادی به رویکرد دلخواه آن کشور (یعنی پشتیبانی از حقوق بشر و دموکراسی‌های مبتنی بر اقتصاد آزاد) در سطح جهانی وابسته بوده است، تداوم این هژمونی نیز بستگی به این خواهد داشت که دولت مردان آمریکایی از خدشه‌دار شدن بیش از پیش اعتبار خویش در برابر جامعه جهانی جلوگیری کنند. البته تلاشهای اخیر دولت آمریکا برای جلب پشتیبانی کشورهای گوناگون بویژه هم‌دستان اروپایی‌اش از پرسه‌بریا کردن دموکراسی در عراق و نیز نظارت بیشتر بر کار نیروهایش از جمله در عراق، گویای تلاش هدفمند

● امروزه گفتمان حقوق بشر، اصول بنیادینی چون اصل حاکمیت، اصل عدم مداخله، و اصل پرهیز از کاربرد زور را به چالش کشیده است؛ چنان که آنتونیو کسسه می‌گوید، کشورهای عضو سازمان ملل متحد با ایجاد مکانیسم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به منظور تضمین رعایت شدن قواعد مربوط به حفظ حقوق بشر به این نتیجه رسیده‌اند که دخالت در امور یک کشور خاص، اگر تخلفات سنگین و مهمی در سطحی گسترده صورت گرفته باشد، یکسره توجیه‌پذیر است.

دولت‌مردان آمریکایی برای جلوگیری از وارد شدن خدشه‌بیشتر به حیثیت هژمونیک آن کشور است.

### نتیجه

بنابر آنچه گفته شد، حقوق بشر گرای در سیاست خارجی ایالات متحده یکی از عوامل بنیادین توفیق آمریکادر رسیدن به هژمونی جهانی بوده است. از این رو دوام هژمونی آمریکانیز به استمرار عملی این راهبر دوایسته خواهد بود. امروزه یکی از بنیادی ترین نقاط اختلاف دو جناح دموکرات و جمهوریخواه همین مسئله است. دموکرات‌ها بر آنند که بر جسته شدن جنگ سالاری در آمریکا، گذشته از سایه افکندن تدریجی بر حقوق بشر گرای این کشور، می‌تواند فترت گرفته اعتبار آمریکار از میان ببرد و به افول هژمونی آن کشور بینجامد. در همین حال، جمهوریخواهان و در پیشاپیش آنها شاخه نو محافظه کاران بر آنند که در پیش گرفتن سیاست جنگی به منظور ایجاد رژیم‌های آزاد، می‌تواند همراه با تسریع روند مهار کردن چالش‌های فراروی قدرت ایالات متحده از جمله تروریسم، به هژمونی آمریکا استحکام بخشد. با این حال اختلاف‌های دو طرف جنبه تاکتیکی دارد و مسایلی چون راندن کشور هایه سوی دموکراسی و حقوق بشر از نکات مورد تأکید هر دو طرف است. امروزه، در عصر جهانی شدن و آگاهی فزاینده افکار عمومی، در پیش گرفتن روش‌هایی چون پشتیبانی از دیکتاتورهای وابسته (چنان که تجربه نشان می‌دهد) بر آورنده نیازهای آمریکانیست. حاکمیت حقوق بشر و استقرار دموکراسی‌های آزاد در سطح جهان، چیزی است که نه تنها با منافع سیاسی و اقتصادی آمریکاییو ندد تنگاتنگ دارد، بلکه لازمه قوام و استمرار هژمونی جهانی آن کشور به شمار می‌رود.

### یادداشت‌ها

- برای مطالعه بیشتر در این مورد نگاه کنید به: Stanley Hoffman. "The Crisis of Liberal Internationalism", *Foreign Affairs*, 98 (Spring 1995), pp. 159-177.
- به منظور مطالعه مفصل سیر تکامل حقوق بشر گرای در سیاست خارجی آمریکا در دوره جنگ سرد نگاه کنید به: David P. Forsythe, *Human Rights and the United States Foreign Policy: Congress Reconsidered* (Gainesville: University of Florida Press, 1988).

۳. هوشنگ امیراحمدی «نظم نوین جهانی و تلاش آمریکا برای رهبری جهان» ترجمه سیروس سعیدی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۶، ش ۷ و ۸ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱) ص ۲۴.

۴. جیمز دونوتی و رابرت فالتر گراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی (چاپ دوم، تهران: قومس، ۱۳۷۶) جلد ۱: ص ۲۶۶.

۵. همان، ص ۲۶۷.

۶. همان، ص ۲۶۸.

۷. در مورد اختلاف دیدگاه‌های نورتالیست‌ها با نهادگرایی نولیبرال نگاه کنید به:

Joseph M. Grieco "Anarchy and the Limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institutionalism" *International Organization* 42 (Summer 1988), pp. 485-508.

۸. لویی هنکین «حقوق بشر: از آرمان تا واقعیت و چشم انداز آینده» ترجمه فرشید سرافراز، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۰۵-۲۰۶ (مهر و آبان ۱۳۸۳) ص ۳۸.

۹. همان.

۱۰. همان، ص ۴۲.

11. Joe Stork, "Human Rights and US Policy", <http://www.fpf.org/briefs/vol4/v4n08hrts.html>, p.

۱۲. داوود آقایی، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران، بیک فرهنگ، ۱۳۷۵، ص ۲۳.

13. Tim Dunne "After 9/11: What Next for Human Rights" *The International Journal of Human Rights*, Vol 6, N 2 (Summer 2002) p.100.

۱۴. حاتم قادری، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران، سمت، ۱۳۷۹، صص ۱۰۲-۱۰۱.

۱۵. ابو محمد عسگر خانی، رژیم‌های بین المللی، تهران ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۹۱.

۱۶. برای اطلاعات بیشتر در مورد دیدگاه فوکویاما نگاه کنید به:

Froncis Fukuyama, *The End of History and the Last Man*. New York: Free Press, 1992.

۱۷. آنتونیو کسسه، حقوق بین الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلاتر بیان تهران، دفتر خدمات حقوقی بین المللی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۰.

۱۸. دیوید فورسایت «هزاره جدید: سازمان ملل متحد و حقوق بشر» ترجمه جمشید شریفیان، سیاست خارجی، سال ۱۶ (تابستان ۱۳۸۱) ص ۴۶۸.

۱۹. همان، ص ۴۶۹.

● اگر تأکید بر حقوق بشر تکیه گاهی استوار برای تدویم هژمونی آمریکا باشد، گریز از معیارهای حقوق بشر نیز به همان اندازه چالشی است برای هژمونی آمریکا. با اینکه دولت آمریکا در جهان امروز از حامیان حقوق بشر شمرده می‌شود، اما یک جانبه گرای اخیر آمریکا بویژه از زمان اشغال عراق در بهار ۲۰۰۳ اعتبار آمریکار خدشه دار کرده است.